

شبه‌های احکام شرعی

چکیده تحقیق

دانش فقه برای آنکه بتواند موضوعات نوظهور را زیر چتر احکام مربوطه گردآوری نماید، به توسعه فنی و صحیح احکام شرعی نیاز مبرم دارد. برای نیل به این مقصود اهکارهای متعددی وجود دارد که برخی از آنها به دلالت مستقیم لفظی مستند می‌باشند و برخی دیگر فارق از ویژگی مذکور، در راستای تنقیح مناط مورد بهره‌برداری

قرار می‌گیرند. در نوشتار حاضر پس از تتبع و بررسی آرای اصولی و عملکرد فقهی علمای شیعه به تبیین و تثبیت هر کدام از شیوه‌های تعمیمی مستند به نص به صورت جداگانه پرداخته شده است. به طور کلی پذیرش عالمانه شیوه‌های تعمیم احکام شرعی و پردازش مفاد نصوص بر اساس آن باعث مصون ماندن فقه از محدود شدن در حصار احتیاط‌های نابجا و یا مخدوش شدن با قیاسات ناروا می‌گردد و پویایی فقه اسلامی را در پی دارد.

واژگان کلیدی: تعمیم حکم، منصوص العله، ایماء و تنبیه، فحوای خطاب، عموم منزلت و دلالت اقتضاء.

مقدمه

همانطور که هدف از جعل و صدور احکام شریعت، جلب مصالح و دفع و رفع مفاسد است و گاهی اهمیت آن



هادی نجفی

دانش آموخته سطح چهار
و استاد سطح عالی

اهمیت توسیع احکام شرعی و شناخت صحیح مواضع آن، به اندازه‌ایست که برخی بزرگان نادیده گرفتن آن را موجب تخریبات فراوان در دین دانسته‌اند و اساساً فهم و کاربرد درست این روبه‌را میاری برای تشخیص قوه و قدرت اجتهاد در فرد می‌دانند.

مصالح به گونه‌ایست که باید تکلیف حامل مصلحت، روزانه تکرار شود مانند نماز، یا مانند روزه هر سال در ایامی خاص تکرار شود؛ توسعه حکم شرعی نیز که در راستای تعمیم مصالح مزبور و تثبیت و استمرار آنها صورت می‌گیرد، از چنین اهمیتی برخوردار است. به عنوان مثال اگر بر اساس «الخمیر حرام لاسکاره» حرمت فقط به خمر منحصر گردد و به سایر مسکرات تسری نیابد، عملاً اثر و فایده کلی اجتناب از خمر ناچیز خواهد شد، زیرا گرچه با حرمت خمر، راه بر مفساد ناشی از آن بسته شده است، لکن راههای متعدد دیگری برای پیدایش همان مفساد گشوده مانده است.

اهمیت توسیع احکام شرعی و شناخت صحیح مواضع آن، به اندازه‌ایست که برخی بزرگان نادیده گرفتن آن را موجب آسیب جدی در دین دانسته‌اند و اساساً فهم و کاربرد درست این روبه‌را میاری برای تشخیص قوه و قدرت اجتهاد در فرد می‌دانند.^۱ آنچه گفته شد علاوه بر فایده عظیم همگام‌سازی فقه با مسایل جدید و کشف احکام موضوعات نو است که از فوائد اجتهاد ملاک‌گرا به شمار می‌آید.

به طور کلی می‌توان راهکارهای توسعه احکام شرعی را به دو بخش «شیوه‌های تعمیمی مستند به نص» و «شیوه‌های تنقیحی تعمیم» تقسیم کرد. مقصود از شیوه‌های تنقیحی توسیع احکام راههایی است که به طور مستقیم، مستند به نص و الفاظ آن است. گرچه ممکن است در برخی از آنها از اصول موضوعه در مقام تفهیم و تفهم بهره گرفت. و مقصود از قسم دوم، شیوه‌هایی است که به عنوان ابزار و منقح

مناطق در خدمت تنقیح مناطق قرار می‌گیرند بی آنکه به دلالت مستقیم لفظی نص، مستند باشند. در این نوشتار به تبیین و بررسی قسم اول پرداخته خواهد شد:

۱- منصوص العله

مقصود از «منصوص العله» که در برخی متون فقهی و اصولی از آن به قیاس منصوص العله تعبیر می‌شود آن است که در متن دلیل، حکمی برای موضوع خاصی بیان گردد و در همان دلیل یا سند دیگر به علت آن حکم اشاره شده باشد و فقیه با استناد به فهم و برداشت عرف عام مخاطبان دلیل، حکم مزبور را دایرمدار علت مذکور بداند و آن را در دیگر موضوعات نامذکور در دلیل، که این علت در آنها نیز موجود است جاری نماید.^۲

باید توجه داشت که رهاورد ذکر علت حکم در اسناد ملفوظ، فقط تعمیم آن حکم به سایر مواردی است که دارای علت مزبور باشد نه اینکه سلب حکم از موارد فاقد آن علت را نیز به دنبال داشته باشد زیرا این سلب، به فهم انحصاری بودن علت نیازمند است و حال آنکه دلالت بر اصل علیت غیر از دلالت بر انحصار آن است.

۱-۱ نمونه‌های فقهی

۱- اگر کسی ادعا کند که از میت طلبکار است، علاوه بر بینه، سوگند نیز بر او واجب است. این فتوا مستند به روایتی است که می‌فرماید: چه بسا ممکن است میت، بدهی خود را پرداخته باشد^۳ اما چون نمی‌تواند از خود دفاع کند قسم استظهاری متوجه مدعی می‌شود. بنابر فرمایش شهید ثانی، اکثر فقها در دعوای بر طفل، مجنون و غایب نیز حکم مذکور را سرایت داده‌اند زیرا این سه گروه در علتی که در روایت برای وجوب قسم ذکر شده است شریکند و نمی‌توانند از خود دفاع کنند.^۴

۲- امام صادق علیه السلام در پاسخ به سؤالی درباره مردی که کسی را به عمد کشته و فرار کرده است و یافتن او مقدر نیست می‌فرماید: «ان کان له مال اخذت الدية من ماله و الا فمن الاقرب فان لم یکن له قرابة

اداه الامام» بعد در ادامه به علت این حکم اشاره نموده و می‌فرماید: «فانه لا یبطل دم امری مسلم»^۵. برخی با استناد به عموم علت مستفاد از روایت، حکم مذکور را به غیر فرار قاتل، مانند آنجا که قاتل از بین رفته یا فرار نکرده است اما پرداخت دیه از مال او یا بستگانش ممکن نباشد، نیز قابل تطبیق و تعمیم دانسته‌اند.^۶

۱-۲-۱۰ آرای اصولی

در این مجال در قالب سه دیدگاه به بیان آرای اصولیان شیعه درباره سندیت و حجیت منصوص العلة می‌پردازیم:

۱-۲-۱۰ نفی سندیت منصوص العلة

بیان معروف سید مرتضی که در این راستا شکل گرفته است به این شرح است:

«علل شرعی فقط از دواعی فعل یا وجه مصلحت در آن خبر می‌دهند. گاهی دو چیز در یک صفت مشترکند و آن وصف فقط موجب فعل یکی از آن دو می‌گردد نه دیگری، با اینکه آن وصف در هر دو هست. گاهی [ایجاد] مثل یک مصلحتی [در جای دیگر] مفسده است. گاهی یک وصف در حالتی مقتضی فعل است و در حالتی نیست. طبق وجهی داعی است و طبق وجهی نیست. قدری از آن داعی است و قدری نیست. این رویه در دواعی افعال، معروف و پذیرفته شده است. به همین خاطر ممکن است کسی از روی احسان به نیازمندی کمک کند و به دیگری کمک نکند. درهمی را ببخشد و درهمی را نبخشد. در حالی ببخشد و در حالی نبخشد. اگرچه آن وجه بعینه در هر دو صورت فعل و عدم فعل موجود باشد. بنابراین تصریح به علت نمی‌تواند موجب توسیع و قیاس گردد»^۷.

در مورد فرمایش جناب سید مرتضی که با بیان اینکه گاهی یک وصف در حالتی مقتضی فعل است و در حالتی مقتضی نیست، به رد توسیع احکام بر اساس منصوص العلة می‌پردازد؛ ممکن است این اشکال وارد شود که ایشان توسیع حکم به نحو اولویت در مثل کریمه «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٌّ»^۸ را می‌پذیرد در حالی که

سخن پیش گفته ایشان، در اینجا نیز وارد است. زیرا فحوای خطاب همانگونه که خواهد آمد بر پایه فهم عقلی یا عرفی علت حکم، استوار است. نتیجه آنکه به همان دلیل که این فقیه به پذیرش فحوای خطاب روی آورده است، توسیع حکم بر اساس منصوص العلة قابل دفاع است.

۱-۲-۲۰ سندیت و حجیت به طور مطلق

بسیاری از فقها به احکامی که در اسناد ملفوظ به شکل منصوص العلة وارد شده است، به عنوان فرصتی مغتنم نگریسته و آن را همچون ضابطه‌ای کلی برای تطبیق به سایر موارد و موضوعات مرتبط فقهی بکار گرفته‌اند. البته بعضاً شروطی را نیز برای آن ذکر کرده‌اند.^۹ گفتار ذیل که از سوی علامه حلی ارایه گردیده است، بیانگر اندیشه بسیاری از فقیهان و اصولیان شیعه در قبال پدیده‌ای به نام منصوص العلة است:

«هنگامی که شارع بر علت و ملاک حکم - آنچه حکم دایر مدار آن است و از آن تخلف پیدا نمی‌کند - تصریح نماید، مثلاً بفرماید: خمر حرام است زیرا مست کننده است؛ پس الحاق سایر مست کننده‌ها به خمر، از باب عمل به قیاس اصطلاحی نیست بلکه از نوع عمل به سنت شریفه است ... و کار مجتهد از باب تطبیق ضابطه ایست که شارع برای همه موارد و مصادیق آن بطور یکجا ارائه نموده است بدون اینکه در آنجا اصل، فرع و انتقال حکم از اصل به فرع باشد»^{۱۰}.

در صورتی که براساس فهم عرفی و داوری مخاطبان دلیل، علت مذکور در آن به عنوان موضوع حقیقی حکم تلقی گردد، بگونه‌ای که بتوان از آن یک ضابطه و کبرای کلی به دست آورد، اجرای حکم به سایر موارد و موضوعات غیر مذکور در دلیل، صحیح و حجت است. چه آنرا از باب تطبیق عام بر مصادیق و افراد بنامیم یا اسرای حکم از موضوع مذکور به سایر موضوعات^{۱۱}، و در فرض پیدایش چنین فهم و ظهوری، اصرار برخی بزرگان بر احتمال خلاف برداشت عرف،

درباره دایره فراگیری تنزیل، سخن این است که وقتی شارع مقدس، موضوعی را به منزله دیگری معرفی می‌کند، بدون شک از چنین کلامی، حداقل اصل تشریک آن دو موضوع در خواص یا احکام به دست می‌آید. اما قضاوت و داوری درباره گستره و قلمرو این تشریک را باید به عرف واگذار نمود. چه اینکه طبق این میزان، عمومیت برخی تعابیر که در آن ماده تنزیل به کار رفته است مانند «ماء الحمام بمنزله الماء جاری»، و عباراتی که تشبیه و تنزیل در آن با حذف ادات تشبیه صورت گرفته است نظیر، «الطواف بالبيت صلاة» اظهر از تعابیر دیگریست که در این راستا شکل گرفته است و همانطور که عرف از تعابیری مانند «زید بمنزلة الاسد» خصوص منزلت و تشریک در ویژگی آشکار و شایع اسد یعنی شجاعت را می‌فهمد، ممکن است همین تلقی و برداشت را از برخی تنزیلات شرعی داشته باشد.

۲-۱۰ ایماء و تنبیه

گاه در مواجهه با سخن متکلم و فهم معنای آن به نوعی از دلالت کلامی برخورد می‌کنیم که از سنخ دلالت صریح منطوقی کلام نیست بلکه کلام به لفظ یا معنایی دلالت می‌کند که لازم مدلول آنست و مقصود متکلم نیز می‌باشد. از این نوع دلالت به «ایماء» و «تنبیه» تعبیر می‌شود. این بیان عام همانگونه که پیداست شامل هر لازم معنایی نظیر علیت، جزئیت، شرطیت و مانعیت یک شیء می‌باشد.^{۱۴} اما آنچه در بحث توسیع حکم بر اساس فهم علت، مدنظر است این است که هرگاه کلام مبین حکم شرعی، در برنده وصف یا نکته‌ای باشد که از آن، علیت برای حکم فهمیده شود، از آن به دلالت ایماء و تنبیه یاد می‌شود.^{۱۵} در نتیجه این فهم عرفی، حکم به فرد یا واقعه مذکور در دلیل، اختصاص نخواهد داشت و به موارد مشابه نیز تسری می‌یابد.

۲-۱۰ گونه‌های ایماء و تنبیه

الف: پس از ذکر وصف، حکمی با فای تعقیب بر آن مترتب گردد. یا بالعکس پس از بیان حکم، وصفی به همین شیوه به دنبال آن ذکر شود بگونه‌ای که از آن، علیت فهمیده شود: نظیر «السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا»^{۱۶} و فرمایش حضرت رسول ارواحنا فداه در مورد کسی که در حال احرام از دنیا رفت: «لا تقربوه کافوراً فانه يحشر يوم القيامة مليئاً»^{۱۷}.

مورد قبول نیست.

۳-۲-۱ تفصیل بین علت مضاف به موضوع

و غیر مضاف

محقق نائینی در عبارات متعدد که پیرامون منصوص العلة و سندیت آن ترتیب داده است بر این مطلب تأکید دارد که در صورتیکه علت وارده در متن دلیل، به موضوع حکم اضافه شده باشد مانند «الخمر حرام لاسکارها» به دلیل احتمال اختصاص حکم حرمت به اسکار ناشی از خمر، نمی‌توان حکم را از باب منصوص العلة به غیر آن موضوع تسری داد گرچه ممکن باشد که بتوان در قالب عناوین دیگری مانند تنقیح مناط به توسعه آن پرداخت. اما آنجا که چنین اضافه‌ای رخ نداده باشد مانند «الخمر حرام لانه مسکر» بدین سبب که احتمال اختصاص علت و حکم به موضوع مذکور وجود ندارد؛ از قبیل منصوص العلة خواهد بود و حکم مزبور به هر موردی که برخورد از آن علت باشد تعمیم داده می‌شود.^{۱۸} در مورد این تفصیل مورد نقد و اعتراض برخی بزرگان نیز واقع شده است^{۱۹} باید گفت به نظر می‌رسد این فرمایش نوعی ضابطه سازی در مقابل سندیت و ملاک بودن فهم عرفی است که در عبارات متعددی مورد تأیید خود ایشان قرار گرفته است و گرنه برداشت عرف از دو عبارت «الخمر حرام لاسکارها» و «الخمر حرام لکونه مسکراً» یکسان است.

و مکافات کوچک‌ترین کار نیک یا پلید را می‌رساند، به مناسب‌تر بودن این مجازات برای اعمال بزرگ‌تر رهنمون می‌سازد و گزارش آیه «وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِطْعَةٍ يُوَدِّهِ إِلَيْكَ»^{۳۱} از امانت‌دار بودن برخی اهل کتاب در برابر اموال فراوان، به طریق اولی به عدم خیانت آنها بر فرد ادنای امانت که مال اندک است صحه می‌گذارد.

دلیل صحت و مسلم بودن فهم مزبور از نفس و روح این قبیل خطابات این است که اگر در مثالهایی که گذشت می‌فرمود: «به پدر و مادر خود اف نگویید اما آنها را کنک بزنید یا بکشید»، «هر کس اندکی کار خیر یا شر انجام دهد جزای آن را خواهد دید اما اگر نیک یا بد فراوان مرتکب شد، پاداش آن را نخواهد دید»، «برخی اهل کتاب را اگر بر مال فراوان، امین شماری آن را به تو باز می‌گردانند، اما به امانت اندک خیانت می‌کنند»؛ این بیانات بطور قطع، تناقض و دوگانگی در گفتار محسوب می‌شد^{۳۲}.

۱-۳۰ نمونه‌های فقهی

۱- اگر اقتداکننده در رکعات سوم یا چهارم نماز جماعت، بخشی از سوره حمد را قرائت کند و قبل از اتمام آن، امام به رکوع برود، می‌تواند برای درک رکوع امام، فاتحه‌الکتاب را ناتمام بگذارد و نمازش صحیح است، زیرا وقتی عدم قرائت کل سوره حمد در آن رکعات، به درک نماز جماعت آسیب نمی‌رساند، عدم قرائت بخشی از آن به طریق اولی بدون ایراد خواهد بود.^{۳۳}

۲- یکی از شرایط اجرای حد سرقت این است که سارق، پدر صاحب مال مسروقه نباشد. برای این شرط ادله‌ای اقامه شده است؛ از جمله اینکه اگر پدر، قاتل فرزند خود باشد قصاص نمی‌شود، پس به خاطر سرقت اموالش به طریق اولی بر او حدی جاری نخواهد شد.^{۳۴}

قابل ذکر است گرچه در برخی بیانات، فحوای خطاب را به «تنبیه بالادنی علی الاعلی» تفسیر

کرده‌اند^{۳۵} اما همانطور که از نمونه‌های مذکور و دهها مثال دیگر از این قبیل، به دست می‌آید این تفسیر، دقیق و کامل نیست، بلکه فحوای خطاب گاه از باب «تنبیه بالادنی علی الاعلی» است و گاه بالعکس. البته با این تفاوت که در برخی نمونه‌های «تنبیه بالادنی» ممکن است گفته شود مدلول مطابقی کلام، مقصود بالأصله نیست و به عنوان کنایه اراده شده است.

۲-۳۰ آرای اصولی

ظاهراً در پذیرش فحوای خطاب، نفی و تردیدی در بین اهل اصول وجود ندارد. البته در مورد ماهیت آن اختلاف دیدگاه وجود دارد. بسیاری آن را از باب اخذ به مدلول لفظی دلیل دانسته‌اند^{۳۶}. درباره نسبت بین فحوای خطاب و مفهوم موافقت، بزرگانی مانند محقق نائینی بر این باورند که مفهوم موافق گاه از سنخ مدالیل التزامی عقلی است، مانند مفهوم مستفاد از «اکرم خدام العلماء» و گاه از باب دلالت لفظی می‌باشد، مانند آنجا که منطوق کلام بیانگر ذکر خاص و فرد خفی باشد برای تنبیه و تفهیم عام و فرد جلی حکم، مثل فرمایش «فَلَا تُقْلُ لَهُمَا أَقٍ»^{۳۷}. و در برخی نوشته‌ها نیز کاربرد اصطلاح مفهوم موافق را برای نمونه‌هایی نظیر «فَلَا تُقْلُ لَهُمَا أَقٍ» که متکی بر دلالت عرفی است ناصحیح دانسته‌اند و مدلول آن یعنی حرمت ناسزاگویی، ضرب و قتل والدین را خارج از مفهوم و داخل در مدالیل لفظی دانسته‌اند و مفهوم موافق را منحصر در جایی می‌دانند که اولویت به دست آمده، به دلالت عقلی باشد.^{۳۸}

در هر صورت چه این شیوه حکم را از باب دلالت لفظی بدانیم یا هدایت عقل، یا بحسب مورد قائل به تفصیل شویم حجیت آن نزد اصولیان مسلم است.

البته باید توجه داشت گرچه بزرگانی مانند سید مرتضی قیاس اولویت را مردود دانسته‌اند و برخی اخباری‌ها مانند سید نعمت‌الله جزایری اخباری‌ها را طرفدار نفی حجیت قیاس اولویت می‌دانند اما این گروه در مقام عمل، مانند بسیاری از اصولیان به تبیین دلالت آیه «فَلَا تُقْلُ لَهُمَا أَقٍ» بر حرمت ضرب و شتم

در برخی از این شیوه‌ها. مانند منصوص العله. سخن از کشف ملاک، برای توسعه

حکم موضوعات مذکور به موضوع غیر مذکور
است و در برخی دیگر از آنها. نظیر دلالت اقتضاء
و عموم منزلت سخن از یکسانی دو موضوع
در حکم است، صرف نظر از اینکه علت حکم،
مستور باشد یا مکشوف. کاربرد بسیاری از این
شیوه‌ها متکی به فهم عرفی است گرچه ممکن
است در چگونگی وابستگی آنها به نهاد عرف،
تفاوت وجود داشته باشد.

والدین می‌پردازند.^{۴۰} از گفته ایشان به دست می‌آید
که استفاده چنین معنایی از آیه مذکور و نظایر آن در
محاورات عرفی مردم رایج است بی‌آنکه آن را قیاس
بدانند و یا اصلاً از رویه‌ای به‌نام قیاس اطلاع داشته
باشند. به عبارت دیگر آنچه در کلام آنها مورد انکار
واقع شده است قیاس اولویت با وصف «ظنی» و
«غیر مستفاد از لفظ» است نه استفاده اولویت به
دلالت قطعی عقل یا فهم عرفی و یا دلیل معتبری
مانند اجماع.

۴۰۴. عموم منزلت

تشریع حکم برای موضوع گاهی ابتدایی است
مانند اینکه گفته شود «الخمر حرام» و گاهی با تنزیل
یک موضوع به منزله موضوعی دیگر که دارای حکم
است انجام می‌گیرد - بی آنکه وجه این تنزیل و
تساوی ذکر شده باشد - مانند «[ماء الحمام] بمنزلة
الماء جاری»^{۴۱}، «الرضاع لحمه کلحمة النسب»^{۴۲}
و «[الفقاع] خمره استصغرها الناس»^{۴۳}. این قبیل
بیانات با هدف اسرای حکم منزل علیه به منزل
ارائه می‌گردد.^{۴۴} در اینگونه موارد که شارع موضوعی
را به منزله موضوع دیگر قرار می‌دهد، سؤالی که
مطرح است این است که آیا موضوع منزل، در جمیع
احکام و خواص - مگر آنچه استثنا شده باشد - به

منزله موضوع منزل علیه است یا فقط احکام شایع
و ظاهر آن موضوع، بر او جاری می‌شود؟ در صورت
نتیجه‌گیری و فهم مساوات هر دو موضوع در همه
احکام، از آن به «عموم منزلت» تعبیر می‌شود و کلام
متکفل این عمومیت «دلیل تنزیل» نامیده می‌شود.

البته باید دانست دلیل متکفل تنزیل که شیئی را
به منزله دیگری معرفی نموده است، ناظر به مساوات
و یکسانی در احکام و آثار شرعی است نه آثار تکوینی
و عقلی که وضع و رفع آنها از شئون شارع بما هو
شارع نمی‌باشد. به عنوان مثال در فرمایش «الطواف
بالبیت صلاة»^{۴۵} تنزیل و تشبیه در احکامی نظیر لزوم
طهارت، ستر و... است که ایجاب و عدم ایجاب آنها
به دست شارع است.^{۴۶} همچنانکه مقصود از آن احکام
شرعی نیز، احکام اولیه‌ای است که برای موضوع منزل
علیه ثابت است نه احکامی که ممکن است با عنوانی
ثانوی بدان تعلق گیرد، مثلاً در عبارت «الفقاع خمره»،
احکام اولی خمر نظیر حرمت نوشیدن، نجاست و
منع خرید و فروش، برای فقاع نیز جاری می‌گردد.
اما اگر این خمر عنوان ثانوی به خود گرفت، مثلاً
شخصی نذر کرد اگر خمری در خانه‌اش یافت آن را
تلف کند، اینچنین نیست که در صورت یافتن فقاع در
منزل، این وجوب تلف بر آن نیز جاری گردد.^{۴۷}

۴۰۴-۱. نمونه‌های فقهی

۱- کسی که تیمم کند گرچه با انگیزه و هدف
خاصی باشد، هرآنچه برای متوضی یا غسل کننده
در اثر وضو و غسل مباح می‌شد - نظیر دخول در
مسجد، مس آیات قرآن، سجده تلاوت و... - برای او
نیز به دلیل عموم منزلت مباح می‌شود.^{۴۸} برخی فراتر
از اباحه مذکور، احکام کیفی وضو نظیر مسح صورت،
تقدیم دست راست بر چپ، ترتیب و رفع حایل بین
دست و آنچه بر آن تیمم می‌شود را نیز با عموم منزلت
اثبات نموده‌اند.^{۴۹}

۲- در روایاتی تهیه کفن زن را در صورت وفات، بر
شوهر واجب دانسته‌اند، فقها این حکم را براساس
عموم منزلت، برای مطلقه رجعیه که در برخی روایات

به منزله زوجه دانسته شده است نیز جاری نموده‌اند.^{۵۰}

۲-۴-۰ آرای اصولی

برخی بزرگان به عدم اعتبار عموم منزلت رأی داده‌اند^{۵۱} و بسیاری دیگر از فقها در اظهار نظر اصولی یا عملکرد فقهی خود، به اعتبار آن صحه گذاشته‌اند، گرچه بعضاً شروطی را برای اِعمال آن ذکر نموده‌اند. برخی اظهار نظرها درباره عموم منزلت از این قرار است:

۱- «اگر شارع بفرماید این موضوع به منزله فلان موضوع است... ظاهر آن است که کلامش عموم را اقتضا می‌کند، مگر آنچه با دلیل خارج شده باشد»^{۵۲}.

۲- «اگر در این میان، حکم یا اثر آشکاری [برای منزل علیّه] باشد، تنزیل حمل بر آن می‌شود، در غیر این صورت اگر شارع در مقام بیان بوده باشد کلام او حمل بر عموم می‌شود وگرنه مجمل محسوب می‌گردد»^{۵۳}.

درباره دایره فراگیری تنزیل، سخن این است که وقتی شارع مقدس، موضوعی را به منزله دیگری معرفی می‌کند، بدون شک از چنین کلامی، حداقل اصل تشریک آن دو موضوع در خواص یا احکام به دست می‌آید. اما قضاوت و داوری درباره گستره و قلمرو این تشریک را باید به عرف واگذار نمود. چه اینکه طبق این میزان، عمومیت برخی تعابیر که در آن ماده تنزیل به کار رفته است مانند «ماء الحمام بمنزلة الماء جاری»، و عباراتی که تشبیه و تنزیل در آن با حذف ادات تشبیه صورت گرفته است نظیر، «الطواف بالبيت صلاة» اظهار از تعابیر دیگریست که در این راستا شکل گرفته است و همانطور که عرف از تعابیری مانند «زید بمنزلة الاسد» خصوص منزلت و تشریک در ویژگی آشکار و شایع اسد یعنی شجاعت را می‌فهمد، ممکن است همین تلقی و برداشت را از برخی تنزیلات شرعی داشته باشد.

۵-۰ عموم بدلیت

هرگاه موضوعی در دلیل شرعی، بدل موضوع دیگر معرفی شود به گونه‌ای که براساس فهم عرفی، همه

احکام یا آثار مبدل عنه برای بدل نیز جاری شود، از آن به «عموم بدلیت» تعبیر می‌شود.

گرچه از برخی تعبیرات، یکسانی عموم منزلت و عموم بدلیت به دست می‌آید و در مواردی نیز مثالهای مشترکی برای این دو عنوان ذکر کرده‌اند؛^{۵۴} اما پیشنهاد می‌شود در موضوعات همسانی مانند وضو و تیمم — مستفاد از «ان الله عزوجل جعل التراب طهورا کما جعل الماء طهورا»^{۵۵} — که همزمان با هم شرعیت ندارند و یکی عند الاضطرار، بدل دیگریست، عنوان عموم بدلیت استفاده شود. اما در مثل یکسانی نماز و طواف — مستفاد از «الطواف بالبيت صلاة»^{۵۶} — که چنین جانشینی و بدلیتی مطرح نیست تعبیر عموم منزلت به کار برده شود.

۱-۵-۰ نمونه های فقهی

برخی فتاوی فقهی که با استناد به عموم بدلیت صادر شده است از این قرار است:

۱- بدلیت تیمم از وضو و غسل در جمیع موارد وجوب آنها هنگام فقدان آب، ضرر استعمال آن و تنگی وقت و نیز جایگزینی آن از غسل‌های مستحب مثل غسل جمعه، بدلیت آن از وضوی غیر رافع حدث مثل وضوی جنب برای خوردن و خوابیدن و وضوی حیاض برای ذکر گفتن در اوقات نماز.^{۵۷}

۲- بدلیت خطبه‌های نماز جمعه از دو رکعت ظهر.^{۵۸}

۲-۵-۰ آرای اصولی

در مواجهه با ادله بیانگر بدلیت یک شیء از شیء دیگر، اقوالی نظیر عموم بدلیت در احکام و خواص^{۵۹}، یکسانی بدل و مبدل منه در اثرا یا آثار و نه در احکام^{۶۰}، با استناد به فهم عرفی به منصف ظهور رسیده است.

به نظر می‌رسد در صورت بدلیت یک موضوع از دیگری، اصل بدلیت آن در اثر، محرز و مسلم است. اما درباره اینکه در فرض تعدد آثار، جمیع آثار منظور است و نیز علاوه بر آن، ترتب احکام هم از دلیل بدلیت به دست می‌آید، باید به سنجه و میزان عرف مراجعه کرد. به عنوان مثال اگر در مسأله بدلیت تیمم از وضو،

لزم ترتب احکام وضو — مانند ترتیب، موالات و... — بر تیمم به حد ظهور عرفی رسید باید بدان پایبند بود، گرچه ممکن است در این بین، یکسانی تیمم با وضو در اثر یعنی اباحه، اظهر باشد. این سخن بدان معناست که برای فهم ترتب جمیع احکام و آثار، از دلیل بدلیت، تساوی همه این امور در ظهور نیاز نمی باشد.

۶۰ دلالت اقتضاء

دلالت کلام بر معنای به دست آمده از ترکیب واژه های مذکور و نامذکور که به سبب فهم عرفی، مقصود گوینده می باشند به گونه ای که در صورت نادیده گرفتن آنها، راستی یا درستی کلام مخدوش می گردد را «دلالت اقتضاء» می نامند.

توضیح بهره برداری از این نوع دلالت، برای توسعه احکام شرعی به این بیان است: به عنوان مثال از ظاهر فرمایش «عمد الصبیان خطأ»^{۶۱} و «الطواف بالبيت صلاة»^{۶۲} وحدت ماهیت عمد با خطا و طواف با نماز به دست می آید و حال آنکه در واقع، هر کدام از این عناوین با عدل خود مغایر است و حکم بر وحدت ماهوی آنها کذب است. بنابراین به دلالت اقتضاء به دست می آید که مقصود از این فرمایشات صادره از گوینده حکیم این است که عمد صبی از جهت حکم به مثابه خطاست و طواف نیز از همین حیث مساوی با نماز است.

همانگونه که ملاحظه شد در دو روایت مذکور، مطابق با شأن تقنینی شارع بماهو شارع، واژه «حکماً» در تقدیر گرفته شد و اصل تعمیم حکم مقرر برای یک موضوع (صلاة و قتل خطایی) برای موضوع دیگر (طواف و قتل عمدی) تثبیت گردید. اما درباره فهم گستره تشریک حکمی این موضوعات باید به انضمام دلالت «عموم منزلت» به «دلالت اقتضاء» روی آورد و نتیجه گیری نمود.

دانستن این مطلب ضروریست، الفاظی که در بیاناتی از این جنس، با اعتقاد به مصونیت کلام شارع حکیم از لغویت و نادرستی در تقدیر گرفته می شود، باید براساس فهم عرفی از مقتضای مناسبات شرعی

انجام گیرد،^{۶۳} زیرا چه بسا مقدر دانستن لفظی در اینگونه عبارات، راه را بر لغو پنداری کلام حکیم ببندد اما بی راهة افترا بر شارع را بگشاید.

با توجه به آنچه گفته شد به خوبی روشن می شود که دلالت اقتضاء، نه از راههای کشف ملاک برای توسعه حکم بلکه از راههای مستقیم تعمیم حکم موضوعی برای موضوع دیگر است صرف نظر از اینکه ملاک آن حکم چه چیزی باشد.

۱-۶۰ آرای اصولی

برخی اصولیان قائل به اجماع و پذیرش همگانی دلالت اقتضاء شده اند و همین وفاق را از وجوه امتیاز و ارجحیت آن بر سایر طرق توسیع حکم برشمرده اند.^{۶۴}

همانطور که تک تک الفاظ مذکور در کلام، برای آن ظهور مجموعی می سازند، الفاظ متعدد نامذکور که به سبب فهم عرفی، مقصود گوینده اند نیز در شکل گیری این ظهور کلامی سهیمند و از این جهت بین خطاب با واژه های مذکور و خطاب با لحاظ و ضمیمه واژه های نامذکور مقدر، تفاوتی وجود ندارد و ظهور برآمده از مجموع آنها حجت می باشد.

۷۰ اتحاد طریق مسألتین

با پی جویی در متون فقهی به دست می آید که فقها در موارد فراوانی به شیوه ای به نام «اتحاد طریق» یا «وحدت طریق دو مسأله» برای توسعه حکم شرعی تمسک نموده اند.

برخی تعاریف ارائه شده برای اتحاد طریق از این قرار است:

۱- «اتحاد طریق مسألتین عبارتست از تعلیق حکم بر وصفی که سبب تحریم است، پس آن حکم به هر جا که آن وصف در آن یافت شود تسری می یابد. مانند حکم به تحریم زن شوهرداری که با او زنا شده باشد، به دلیل تحریم زنی که در عده طلاق رجعی با او زنا شود، بنابر اینکه او در حکم زوجه است، پس زوجه اولی به حکم مزبور است»^{۶۵}.

۲- «اتحاد طریق مسألتین به این معناست که در

مسأله‌ای، حکمی که با نص یا اجماع به دست آمده است، یافت شود و مسأله دیگری با آن در طریق و صورت، مماثل باشد پس در حکم متحد شوند و حکم مسأله اول بر دومی هم بارگردد»^{۶۶}.

صرف نظر از بعضی ایرادات جزئی، ایراد اصلی برخی از تعاریف ارائه شده این است که از عنوانی به ظاهر مستقل به نام اتحاد طریق سخن گفته‌اند بی‌آنکه در عبارتشان وجه تمایز آن با عناوینی نظیر منصوص العلة و قاعده اولویت به خوبی روشن گردیده باشد و در برخی دیگر از تعاریف، از تماثل و اتحاد دو موضوع سخن به میان آمده است بدون آنکه به ملاک و معیار این اتحاد اشاره شده باشد. بعضی نویسندگان وجه تمایز وحدت طریق و عموم منزلت را در این دانسته‌اند که در عموم منزلت، دو ماهیت نظیر هم تلقی می‌شوند بی‌آنکه حکم یا احکام واحدی برای آنها ذکر شود. اما در وحدت طریق، قانونگذار دو موضوع را به رشته حکم یا احکام واحد می‌کشد و آثاری را بر آن دو مترتب می‌کند^{۶۷}. این سخن صحیح به نظر نمی‌رسد زیرا در عموم منزلت نیز پس از فرض ثبوت حکم شرعی برای منزل علیه، منزل در آن حکم به منزله منزل علیه گرفته می‌شود، زیرا در غیر اینصورت تنزیل لغو خواهد بود. بلکه وجه تمایز در این است که در عموم منزلت، به یکسانی دو موضوع از سوی شارع تصریح شده است اما در وحدت طریق با اتکای به فهم عرفی این یکسانی تلقی می‌گردد.

۱-۷ نمونه‌های فقهی

۱- در قرآن کریم به عدم جواز بیع در هنگام نماز جمعه حکم شده است^{۶۸}، برخی فقها از باب اتحاد طریق، به تعمیم حکم مزبور به سایر معاملات پرداخته‌اند^{۶۹}.

۲- اگر یکی از لباسهای نمازگزاری که بیش از دو لباس نداشته باشد نجس گردد بی‌آنکه معلوم باشد کدام طاهر و کدام نجس است، برخی حکم وجوب تکرار نماز در صورت اشتباه قبله را به فرع مذکور توسعه داده‌اند و با استناد به اتحاد طریق دو مسأله به خواندن

نماز در هریک از دو لباس فتوا داده‌اند^{۷۰}. در الحاق مشتبه به مغضوب، به مشتبه به نجس - در حکم وجوب اجتناب - نیز همین مسیر طی شده است^{۷۱}.

۲-۷ آرای اصولی

در باره اینکه اتحاد طریق شیوه‌ای مستقل در کنار سایر راههای تعمیم حکم است یا متحد با بعضی از آنهاست و فقط از تعبیر به برخی عناوین، به اتحاد طریق عدول شده است؛ نوعی ابهام و دوگانگی در کتب فقهی مشاهده می‌شود. در برخی نوشته‌ها آن را قسیم عناوینی نظیر تنقیح مناط، منصوص العلة و فحوای خطاب قرار داده‌اند^{۷۲} و گاه آن را از قبیل منصوص العلة دانسته‌اند^{۷۳}. وحید بهبهانی به پیگانه بودن اتحاد طریق مسألتین با قیاس و نیز اتکای آن به فهم عرفی صحه می‌گذارد و آن را ظاهر عبارات فقها می‌داند^{۷۴}. با مطالعه و تأمل در بسیاری از فتاوی فقهی که در آن به اتحاد طریق استناد شده است به دست می‌آید که اتحاد طریق مسألتین، یک شیوه تعمیمی مستقل به حساب نمی‌آید و نمونه‌های فقهی مستند به آن قابل ارجاع به برخی عناوین معروف و شناخته شده نظیر مناسبات حکم و موضوع می‌باشد.

۹-۹ نتایج

طیف قابل توجهی از راههای تعمیم حکم شرعی که از آن به «شیوه‌های تعمیمی مستند به نص» یاد شد، بطور مستقیم به نص و الفاظ آن مستند است. در برخی از این شیوه‌ها - مانند منصوص العلة - سخن از کشف ملاک، برای توسعه حکم موضوعات مذکور به موضوع غیرمذکور است و در برخی دیگر از آنها - نظیر دلالت اقتضاء و عموم منزلت سخن از یکسانی دو موضوع در حکم است، صرف نظر از اینکه علت حکم، مستور باشد یا مکشوف. کاربرد بسیاری از این شیوه‌ها متکی به فهم عرفی است گرچه ممکن است در چگونگی وابستگی آنها به نهاد عرف، تفاوت وجود داشته باشد، به عنوان مثال در منصوص العلة در صورتی که براساس فهم عرفی و داوری مخاطبان

دلیل، علت مذکور در آن به عنوان موضوع اصلی حکم، تلقی گردد، بگونه‌ای که بتوان از آن یک ضابطه و کبرای کلی به دست آورد، اِسرای حکم به سایر موضوعات خارجی برخوردار از علت منصوص، صحیح و حجت است و این لزوم توسیع، به دلیل استحاله تخلف علت، از معلول است. ضرورت این فهم به گونه‌ای است که بدون آن، توسیع حکم امکانپذیر نیست. اما در شیوه‌هایی نظیر عموم منزلت و عموم بدلیت، از دلیل بیانگر عموم، اصل یکسانی دو موضوع در برخی احکام به دست می‌آید و فقط درباره قلمرو این یکسانی به سنجه عرف مراجعه می‌گردد.

پی‌نوشت

- ۱- وحید بهبهانی، محمد باقر، «الفوائد الحائزیه»، ص ۲۹۳.
- ۲- ر.ک: حلی (علامه)، حسن بن یوسف، «نهایة الوصول»، ج ۴، ص ۱۴.
- ۳- ر.ک: طوسی، محمد بن حسن، «تهذیب الاحکام»، ج ۶، باب کیفیت الحكم والقضاء، صص ۲۳۰-۲۲۹، ج ۶.
- ۴- ر.ک: عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی، «مسالك الافهام»، ج ۱۳، ص ۴۶۲.
- ۵- ر.ک: حر عاملی، محمد بن حسن، «وسائل الشیعة»، ج ۲۹، باب ۴ از ابواب العاقلة، ص ۳۹۵، ج ۱.
- ۶- طوسی، محمد بن حسن، «الخلافا»، ج ۵، صص ۱۸۵-۱۸۴.
- ۷- علم الهدی، سید مرتضی، «الذریعة»، ج ۲، ص ۲۰۸.
- ۸- سوره اسراء: ۱۷، آیه ۲۳.
- ۹- ر.ک: حلی (محقق)، جعفر بن حسن، «معارج الاصول»، ص ۱۸۵؛ بحرانی، یوسف، «الحدائق الناضرة»، ج ۱، ص ۶۵.
- ۱۰- حلی (علامه)، حسن بن یوسف، «نهایة الوصول»، ج ۴، صص ۲۰-۱۹.
- ۱۱- برخلاف تصور برخی طرفداران قیاس که گفته‌اند این روش، پذیرش قیاس معنوی از سوی مخالفین قیاس اسمی است، مانند ابو حامد غزالی که در رد رویه نظام که منصوص العلة را پذیرفته اما قیاس را مردود شمرده است می‌گوید: «قد ظن النظام انه منکر للقیاس وقد زاد علينا، اذ قاس حیث لا یتقیس لکنه انکر اسم القیاس». «المستصفی من علم الاصول»، ص ۳۰۱.
- ۱۲- ر.ک: موسوی خویی، سید ابوالقاسم (مقرر)، «اجود التقریرات»، ج ۱، ص ۴۹۹؛ نانینی، محمد حسین، «رسالة الصلاة فی مشکوک»، صص ۲۴-۲۹ (متن و پاورقی)؛ از همین محقق، «المکاسب و البیع»، ج ۲، ص ۲۱-۲۰.
- ۱۳- ر.ک: حایری اصفهانی، محمد حسین، «الفصول الغرویة»، ص ۳۸۴؛ موسوی خویی، سید ابوالقاسم (مقرر)، «اجود التقریرات»، ج ۱، ص ۴۹۹ (پاورقی)؛ کاشف الغطاء، علی، «مصادر الحكم الشرعی والقانون المدني»، ج ۱، صص ۱۰۲-۱۰۱.
- ۱۴- ر.ک: مظفر، محمد رضا، «اصول الفقه»، ج ۱، صص ۱۳۴-۱۳۳.
- ۱۵- البته برخی بین ایماء و تنبیه، تفاوت قائل شده‌اند. ر.ک: نراقی، محمد مهدی، «تجريد الاصول»، ص ۹۹.

۱۶- سوره مائده: ۵، آیه ۳۸.

- تاریخ ۹۵/۸/۱۷.
- ۱۷- «کافور برای [غسل] اوبکار نبرید، زیرا او روز قیامت لبیک گوید برانگیخته می‌شود». ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، «عوالی الثانی»، ج ۴، (فی احادیث متفرقة)، ص ۶، ج ۴.
- ۱۸- نوری، میرزا حسین، «مستدرک الوسائل»، ج ۱۳، باب ۱۳ از ابواب الربا، ص ۳۴۲، ج ۲.
- ۱۹- حر عاملی، محمد بن حسن، «وسائل الشیعة»، ج ۱۰، باب ۸ از ابواب مایمسک عنه الصائم، ص ۴۶، ج ۵.
- ۲۰- حلی (علامه)، حسن بن یوسف، «نهایة الوصول»، ج ۲، صص ۶۳۶-۶۲۶.
- ۲۱- ر.ک: حسینی فیروزآبادی، مرتضی، «عناية الاصول»، ج ۲، ص ۱۶۳؛ حاج عاملی، محمد حسین (مقرر)، «ارشاد العقول»، صص ۳۴۸-۳۴۵.
- ۲۲- ر.ک: بحرانی، یوسف، «الحدائق الناضرة»، ج ۱، صص ۵۶-۵۵؛ قمی، میرزا ابوالقاسم، «قوانین الاصول»، ج ۱، ص ۳۸۵؛ موسوی قزوینی، سید ابراهیم، «تالیج الافکار»، ص ۷۱؛ امام خمینی، سید روح الله (مقرر)، «لمحات الاصول»، ص ۲۷۹.
- ۲۳- ر.ک: مظفر، محمد رضا، «اصول الفقه»، ج ۱، ص ۱۳۱؛ کاظمی خراسانی، محمد علی (مقرر)، «فوائد الاصول»، ج ۲، ص ۴۷۷.
- ۲۴- ر.ک: شعرانی، ابوالحسن، «المدخل الى عذب المنهل»، ص ۱۸۴.
- ۲۵- ر.ک: قمی، میرزا ابوالقاسم، «قوانین الاصول»، ج ۳، ص ۱۹۲؛ کرباسی، محمد ابراهیم، «اشارات الاصول»، ص ۴۶۸؛ مظفر، محمد رضا، «اصول الفقه»، ج ۱، ص ۱۳۵.
- ۲۶- ر.ک: فراهنی، عباس علی، مقاله «قیاس، بنیادهای مفهومی و زمینه‌های تاریخی آن»، مجله فقه اهل بیت علیهم السلام، شماره ۶۳ و ۶۴، ص ۱۱۸.
- ۲۷- ر.ک: وحید بهبهانی، محمد باقر، «الفوائد الحائزیه»، ص ۳۴۴؛ طباطبایی (مجاهد)، سید محمد، «مفاتیح الاصول»، ص ۱۵۸.
- ۲۸- امام خامنه‌ای، سید علی، درس خارج فقه (صلاة المسافر)، تاریخ ۹۵/۸/۱۷.
- ۲۹- سوره اسراء: ۱۷، آیه ۲۳.
- ۳۰- سوره زلزال: ۹۹، آیه ۳ و ۴.
- ۳۱- سوره آل عمران: ۳، آیه ۷۶.
- ۳۲- ر.ک: طوسی، محمد بن حسن، «العدة»، ج ۱، ص ۴۱۰.
- ۳۳- ر.ک: صافی گلپایگانی، علی (مقرر)، «تبیان الصلاة»، ج ۷، ص ۲۷۸.
- ۳۴- ر.ک: فقها، علی، «الدرا المنصود»، ج ۳، ص ۵۰.
- ۳۵- ر.ک: علوی عاملی، احمد، «مناهج الاخیار»، ج ۱، ص ۵؛ نراقی، محمد مهدی، «انیس المجتهدین»، ج ۲، ص ۸۵۴؛ مصطفوی، محمد کاظم، «القواعد الفقهیة»، ج ۱، ص ۱۸۱.
- ۳۶- ر.ک: حلی (علامه)، حسن بن یوسف، «نهایة الوصول»، ج ۴، ص ۲۷؛ نجفی اصفهانی، محمد رضا، «وقایة الاذهان»، ص ۴۱۴.
- ۳۷- ر.ک: کاظمی خراسانی، محمد علی (مقرر)، «فوائد الاصول»، ج ۲، ص ۵۵۵.
- ۳۸- سوره اسراء: ۱۷، آیه ۲۳.
- ۳۹- ر.ک: موسوی خویی، سید ابوالقاسم (مقرر)، «اجود التقریرات»، ج ۱، ص ۴۹۸.
- ۴۰- ر.ک: جزایری، سید نعمت الله، «منبع الحیة»، صص ۴۷-۴۵؛ نجفی اصفهانی، محمد رضا، «وقایة الاذهان»، ص ۴۱۴.
- ۴۱- حر عاملی، محمد بن حسن، «وسائل الشیعة»، ج ۱، باب ۷ از ابواب الماء المطلق، ص ۱۴۸، ج ۱.
- ۴۲- فیض کاشانی، محمد محسن، «تفسیر الصافی»، ج ۱، ص ۴۳۵.
- ۴۳- حر عاملی، محمد بن حسن، «وسائل الشیعة»، ج ۲۵، باب ۲۸ از ابواب الاشرية المحرمة، ص ۲۶۵، ج ۱.
- ۴۴- ر.ک: انصاری اراکی، محمد ابراهیم (مقرر)، «جواهر الاصول»، ص ۱۱۲.
- ۴۵- نوری، میرزا حسین، «مستدرک الوسائل»، ج ۹، باب ۲۸ از ابواب الطواف، ص ۴۱۰، ج ۲.
- ۴۶- ر.ک: تبریزی، میرزا موسی، «اوثق الوسائل»، ص ۳۹۸؛ فیاض حسین عاملی، حسن محمد، «شرح الحلقة الثالثة»، ج ۴، صص ۲۸۸-۲۸۷.

- ۴۷ - ر.ک: فقیه، محمد تقی، «قواعد الفقیه»، ص ۱۲۲.
۶۳ - ر.ک: ایروانی، علی، «حاشیه المکاسب»، ج ۲، ص ۷۵.
- ۴۸ - ر.ک: طوسی، محمد بن حسن، «المبسوط»، ج ۱، ص ۲۴؛ نجفی، محمد حسن، «جواهر الكلام»، ج ۵، ص ۲۴۸.
- ۴۹ - ر.ک: وحید بهبهانی، محمد باقر، «مصابیح الظلام»، ج ۴، صص ۳۶۰-۳۵۹؛ نراقی، احمد، «مستند الشیعة»، ج ۳، صص ۴۳۸-۴۳۶ و ۴۵۴.
- ۵۰ - ر.ک: انصاری، مرتضی، «کتاب الطهارة»، ج ۴، ص ۳۷۲؛ همدانی، آقا رضا، «مصباح الفقیه»، ج ۵، ص ۳۳۸.
- ۵۱ - ر.ک: قمی، میرزا ابوالقاسم، «جامع الشتات»، ج ۴، ص ۴۳۷.
- ۵۲ - وحید بهبهانی، محمد باقر، «الفوائد الحارثية»، ص ۱۱۶.
- ۵۳ - موسوی قزوینی، سید ابراهیم، «ضوابط الاصول»، ص ۲۰۷؛ همچنین ر.ک: نراقی، محمد مهدی، «انیس المجتهدین»، ج ۱، صص ۶۶-۶۵.
- ۵۴ - ر.ک: وحید بهبهانی، محمد باقر، «مصابیح الظلام»، ج ۴، صص ۳۶۰-۳۵۹؛ نجفی، محمد حسن، «جواهر الكلام»، ج ۵، ص ۲۴۸.
- ۵۵ - صدوق، محمد بن علی، «من لا یحضره الفقیه»، ج ۱، باب التیمم، ص ۱۰۹، ج ۲۲۴.
- ۵۶ - نوری، میرزا حسین، «مستدرک الوسائل»، ج ۹، باب ۳۸ از ابواب الطواف، ص ۴۱۰، ج ۲.
- ۵۷ - ر.ک: فیض کاشانی، محمد محسن، «معتمد الشیعة»، ج ۲، ص ۱۹؛ قمی، میرزا ابوالقاسم، «غنائم الایام»، ج ۱، ص ۳۰۸.
- ۵۸ - ر.ک: لاز، عبدالحسین، «التعلیقة علی المکاسب»، ج ۱، ص ۲۶۰.
- ۵۹ - ر.ک: وحید بهبهانی، محمد باقر، «مصابیح الظلام»، ج ۴، صص ۳۶۰-۳۵۹؛ نجفی، محمد حسن، «جواهر الكلام»، ج ۹، ص ۳۰۵.
- ۶۰ - ر.ک: موسوی قزوینی، سید ابراهیم، «ضوابط الاصول»، صص ۲۰۹-۲۰۸.
- ۶۱ - مجلسی، محمد باقر، «ملاذ الاخیار»، ج ۱۶، ص ۴۹۲.
- ۶۲ - نوری، میرزا حسین، «مستدرک الوسائل»، ج ۹، باب ۳۸ از ابواب الطواف، ص ۴۱۰، ج ۲.
- ۶۳ - ر.ک: ایروانی، علی، «حاشیه المکاسب»، ج ۲، ص ۷۵.
- ۶۴ - ر.ک: حلی (علامه)، حسن بن یوسف، «نهاية الوصول»، ج ۵، ص ۳۱۷.
- ۶۵ - حلی (سیوری)، مقداد، «التنقیح الرائع»، ج ۱، ص ۷.
- ۶۶ - ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، «کاشفة الحال»، ص ۱۱۱.
- ۶۷ - ر.ک: جعفری لنگرودی، محمد جعفر، «مقدمه عمومی علم حقوق»، ص ۱۸۷.
- ۶۸ - سوره جمعه: ۶۲، آیه ۹.
- ۶۹ - ر.ک: حلی (سیوری)، مقداد، «التنقیح الرائع»، ج ۱، ص ۲۰۳؛ از همین فقیه، «کنزالعرفان»، ج ۱، ص ۱۶۹.
- ۷۰ - ر.ک: حلی (اسدی)، احمد، «المهذب البارع»، ج ۱، صص ۲۴۳-۲۴۲.
- ۷۱ - ر.ک: نراقی، محمد مهدی، «لوامع الاحکام»، ۸۹.
- ۷۲ - ر.ک: طباطبائی (مجاهد)، سید محمد، «المناهل»، صص ۴۶۰ و ۶۹۸.
- ۷۳ - ر.ک: وجدانی فخر، قدرت الله، «الجواهر الفخرية»، ج ۵، ص ۳۵۷.
- ۷۴ - ر.ک: وحید بهبهانی، محمد باقر، «الفوائد الحارثية»، ص ۱۵۰.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی